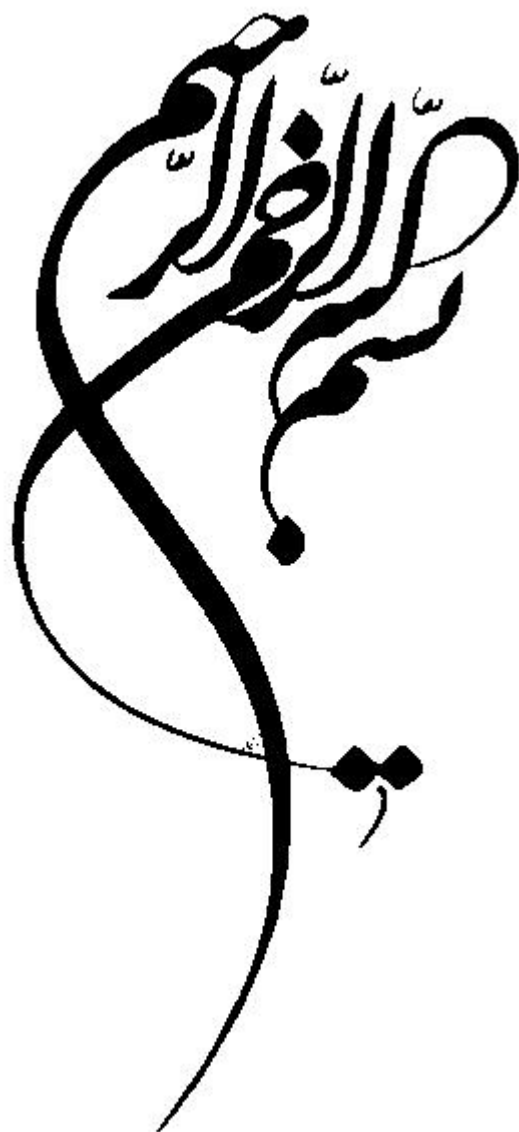




قیمت عمر

قیمت عمر، ص: 1

سخن ناشر

باسمه تعالی

آنچه انسان را در مسیر پر فراز و نشیب زندگانی از نابسامانی‌ها محفوظ می‌دارد و موجب سعادت و سرفرازی و سربلندی او در امتحانات الهی می‌شود، پژوهش پیرامون علوم الهی و معارف اسلامی و پوشاندن جام عمل به دستورات بلند ربانی می‌باشد.

در این خصوص، دستیابی به حقیقت معارف الهی و آشنایی با جایگاه حساس و ویژه آن‌ها در حیات انسانی، ضروری احساس می‌شود.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان، در راستای اهداف الهی خود، این بار افزون بر استفاده از مطالب پربار و عالمان دانشمند محقق حضرت استاد حسین انصاریان، با انتشار گلچینی از متن سخنرانی‌های معظم له، از بیان پر حرارت و جذاب سخنرانی‌های استاد نیز تشنگان معارف سراسر نور ائمه اطهار: را بی‌نصیب نگذاشته و بدون خارج

قیمت عمر، ص: 2

ساختن متن سخنرانی از قالب گفتاری آن، باب دیگری را برای استفاده از معارف آل‌الله: و سیراب گشتن از این چشم پرفیض باز نموده است.

امید که با عنايات خاص اهل بیت عصمت و طهارت: بیش از پیش بتوانیم از زمزم معارف آن ذوات مقدس سیراب گردیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوه و السلام على سيد الانبياء و المرسلين حبيب الهنا وطبيب نفوسنا ابي القاسم محمد صلى الله عليه و على اهل بيت الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين

عقل مسموع

قیمت عمر، ص: 3

وجود مبارك امير مؤمنان (ع) عقل را که در فرمایشاتشان بیان می کنند و توضیح می دهند، می فرمایند: عقل در مرحله اول، آن زمانی که خداوند انسان را خلق می کند، عقل طبیعی است. قدرت دریافت عقل طبیعی، کم است، هر چند که بر این عقل طبیعی سالیان درازی عمر بگذرد، اما درباره مرتبه عقل، حضرت (ع) می فرماید، عقل مسموع، عقلی است که صاحبش از طریق دو گوشش، دانش، معرفت و آگاهی را به خودش منتقل کرده است، و منظور حضرت از این دانش و آگاهی، چنان که از فرمایشات دیگرشان استفاده می شود، معرفتی دینی است که در نهج البلاغه می فرماید از رسول خدا (ص)، قرآن و امامان گرفته می شود. البته، وقتی که امامان را می فرمایند، خیلی احترام می کنند و می فرمایند، این امامانی که من می گویم در آسمانها معروفند و شناخته شده اند و

قیمت عمر، ص: 4

هنگام اسم بردن از آنها می فرمایند، پدر و مادرم فدای آنها باد. «1» گوش وقتی که توفیق پیدا بکند، مفاهیم آیات قرآن کریم را بشنود؛ فرمایشات رسول خدا را بشنود؛ فرهنگ الهی ائمه را بشنود، تبدیل به عقل پخته و عقل مسموع می شود، و يك مقدار هم که آدم مواظب خودش باشد و دچار فساد و گناه نشود، این عقل متکی به معرفت دینی، میداندار باطن انسان، می شود، و این عقل است که با تکیه بر معرفت دینی، مانند يك قلم پاك که به دست يك نویسنده پاك است، يك زندگی استوار، قوی و دارای اعمال صالحه و اخلاق حسنه را برای انسان می نویسد و ظرف وجود انسان را از خوبیها پر می کند؛ خوبیهایی که برای خود انسان، ماندگار و ابدی است و يك چنین انسانی که در قیامت وارد بر خدا می شود، به قول معروف، ملائکه الهی با سلام و صلوات او را وارد می کنند. در سوره رعد،

قیمت عمر، ص: 5

آیه بیست و سه و بیست و چهار، می‌فرماید: (يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ. سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ). به خاطر استقامتی که در دنیا در برابر فساد داشتند و خودشان را حفظ کردند، فرشتگان از هر طرف بر آنها وارد می‌شوند و به آنها سلام می‌کنند. جنس اینان که با قلم عقل متکی به معرفت دینی در صفحه وجودشان ثبت دائمی شده و باطل شدنی نیست، با قیمت بسیار سنگینی از جانب پروردگار بزرگ عالم خریده خواهد شد: (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ) «1»، (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ). «2» و که میدان‌دار زندگی و وجودشان، هوای نفسشان بوده است و به قول معروف، قلم، به دست دشمن بوده است و به فرموده پیامبر (ص): (اغْدَى

(1) 1. یونس: 11.

(2) 2. بقره: 207.

قیمت عمر، ص: 6

عَدُوَّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ) «1» این سخن پیامبر (ص) کاملاً بیان می‌کند که منظور از این نفس، نه آن نفس انسانی است، بلکه مجموعه خواسته‌های مادی بی‌حدود است. يك وقت خواسته‌های انسان محدود به حدود امور مثبت است. می‌گوید، مال می‌خواهم، ولی فقط حلال، هر چند که این مال حلال در زندگی من اندك باشد و من درکنارش زندگی‌ام را با زحمت اداره کنم، و نمی‌گذارد که نفسش از دایره حدود الهی بیرون برود و میدان‌دار بشود و بگوید می‌خواهم و خیلی هم می‌خواهم، و از هر راهی که بشود، می‌خواهم. صاحبان این خواسته، رباخور می‌شوند؛ قطعاً سارق می‌شوند؛ قطعاً رشوه‌گیر می‌شوند؛ یقیناً غاصب می‌شوند؛ یقیناً حقوق برادر، پدر، مادر، زن، بچه، مردم، دولت و ملت را به یغما می‌برند؛ چون قلم زندگی، در دست دشمن است و دشمن هیچ رحمی ندارد، این‌ها روز قیامت با يك وجود پر از

(1) 1. ابن ابی‌جمهور احسائی، عوالی‌الثالی، ج 4، ص 118.

قیمت عمر، ص: 7

محصولات این نفس (الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ)، وارد می‌شوند که جنسشان ابداً در محشر، در بین اولین و آخرین، خدا، فرشتگان و انبیا خریدار ندارد؛ چون به درد نمی‌خورد.

قصه گدا و کلاه بزرگ

یک زمانی که بیشتر شما یادتان نیست و من هم آخرهای این برنامه را یادم است، در ایران عموم مردم بدون کلاه جایی نمی‌رفتند و هر طایفه و قبیله‌ای در ایران و هر شهرش کلاه خاصی داشت؛ مثلاً منطقه وسیع استان خراسان، تقریباً از بعد از شاه‌رود تا خُبندان، پایین بیرجند، نزدیک افغانستان، و از آن طرف فریمان و تایباد و آن مناطق، و این طرف سرخس، پیر، جوان و متوسط کلاه سرشان بود و کلاهشان هم سه متر، چهار متر و پنج متر پارچه سفید یا زرد یا سبز بود که به سبک خاصی می‌بستند.

قیمت عمر، ص: 8

در شهرهای بزرگ مثل: تهران، تبریز و اصفهان تقریباً افراد بالانشین و ثروتمند، کلاه پوستی به سر می‌گذاشتند؛ به خصوص کلاه‌هایی که از هند، پاکستان و افغانستان می‌آمد که خیلی دارای پشم و گُرک طبیعی بود. گروه‌های مذهبی تهران، اصفهان و تبریز و امثال این شهرها، عرقچین می‌گذاشتند، و یک عده‌ای از متجددمأب‌ها شاپو می‌گذاشتند که یک لبه گرد داشت، و به طور کلی، مردم آن زمان، بی‌احترامی می‌دانستند که بدون کلاه به مهمانی بروند؛ به مسجد بروند؛ به عروسی بروند؛ به محلّ عزّا بروند و همه آن‌ها کلاه داشتند. در منطقه‌هایی که کلاهشان پارچه‌ای بود پارچه نرم، از پارچه‌هایی بود که در قدیم معروف به ژرژت بود. بعضی‌ها هم پارچه‌هایی به نام کرباس را به سرشان می‌بستند که دست‌بافت کاشان، یزد و آن مناطق بود. آن‌هایی که از این نوع کلاه پارچه‌ای می‌گذاشتند، یک مقدار که معتبرتر و موجه‌تر بودند، متر پارچه را بیش‌تر می‌گرفتند. آن‌ها مثلاً بزرگی کلاهشان، علامت شخصیت و اعتبارشان

قیمت عمر، ص: 9

بود. يك شخص فقير و تهیدستی، فقير و ندار می‌آید و فکر می‌کند که با بزرگ کردن این کلاه سر، خودش را بزرگ بنماید، ولی چون پول نداشت، که يك پارچه کهنه را به دست آورد و به اندازه شش متر آن را با همان سبکی که قدیم می‌بستند، به سرش بست و از خانه بیرون آمد. هر کسی که هم او را به این شکل می‌دید، چون نمی‌شناختش، خیال می‌کرد، بزرگی است و به او سلام می‌نمود و تعظیم می‌کرد و احترام می‌گذاشت. فکر می‌کرد او ملك التجار، یا رئیس صنف، یا مدیر قبیله‌ای است. تا غروب آفتاب که داشت برمی‌گشت و هوا گرگ و میش شده بود و هنوز هوا روشن بود، يك رند سینه چاکي که شغلش دزدی بود و از هفت و هشت ده متری، از پشت سرش داشت می‌آمد و برایش معلوم نبود این پارچه شش و هفت متری کهنه است؛ چون هوا گرگ و میش بود. این دزد پیش خودش گفت، این الآن روی سرش هفت و هشت متر پارچه است و من اگر این پارچه را بدزدم، فردا صبح می‌توانم آن را

قیمت عمر، ص: 10

به پارچه‌فروشی‌ای در جای دور دستی از شهر که نمی‌داند من دزد، بزم بفروشم و این طوری پول دو و سه روز زندگی‌ام تأمین می‌شود. آرام آرام آمد و این کلاه بزرگ را از سر آن گدا برداشت و به سرعت شروع به دویدن کرد. این بزرگوار وقتی دید، آن دزد به سرعت هفت و هشت قدمی از او رد شد. به آن دزد گفت که ای برادر دزد! همان‌جا بایست و من هم جلوتر نمی‌آیم و همین‌جا می‌ایستم و به دنبال نمی‌آیم تا این کلاه را از تو بگیرم، ولی به هر کسی که به او علاقه داری، قَسَم می‌خورم دهم که این کلاه يك ذره زندگی تو را اداره نخواهد کرد. اگر به امید چنین کاری آن را از سر ما بلند کردی و در رفتی که فردا بروی آن را بفروشی و پولی به تو بدهند و آن تا چند روزی زندگی را اداره بکند، والله این‌گونه نیست. يك کمی آن طرف‌تر برو و بین روشنایی چراغی پیدا می‌شود، بعد آن کلاه را واکن و ببین که آیا من درست می‌گویم؟ آن دزد هم کمی آن طرف‌تر، زیر يك نوری، وقتی پارچه را باز کرد، دید اولاً

قیمت عمر، ص: 11

خود پارچه هفت و هشت متر نیست و پارچه دو متر است و کهنه هم هست، و ثانیاً لای این پارچه هم پر از کهنه‌پاره است که لای آن دو متر پارچه کهنه ریخته‌اند و طرف فقط آن را به سرش بسته تا آن را بزرگ نشان بدهد تا مردم خیال بکنند او آدم بزرگی است.

کلاه يك عده‌ای در زندگی قیامت، چنین کلاهی است که در آن فقط کهنه‌پاره است، نه فقط يك نمازی، نه يك روزه‌ای، نه يك خدمتی، نه يك کار مثبتی، نه يك کرامتی، نه يك حلّ مشکلی، شصت و هفتاد سال در این دنیا بدن را کهنه کرده و مرتّب هم توی آن آشغالِ گناه ریخته است. خودتان داوری کنید، در بازار قیامت، چه کسی این ظرف و محتویاتش را خواهد خرید؟ و با چه قیمتی؟ آیا مثلاً زنا قابل فروش است که کسی در قیامت به خدا بگوید، آن را از من بخر؟ آیا مشروبی که طیّ سی و چهل سال خورده شده و با گوشت و پوست یکی شده، قابل فروش است که کسی به خدا بگوید آن را از من بخر؟ آیا بی‌نمازی

قیمت عمر، ص: 12

قابل فروش است که کسی به خدا بگوید چون من شصت سال نماز نخواندم، نماز نخواندن من را بخر؟ آیا اصلاً قابل خریدن است؟ يك عده‌ای این طورند. آن‌هایی که قلم زندگی‌نویسی را به هوای نفس می‌دهند و عقل در آن‌ها مُعطل است؛ در وجودشان اسیر است؛ پشت تاریکی هوای نفس است، آن وقت این‌ها با محور بودن هوا، دنیا را نگاه می‌کنند و به همه چیزها به عنوان ابزار لذت نگاه می‌کنند؛ آن هم لذت امروز، نه لذت فردا؛ چون آن‌ها فردا را که نمی‌بینند، الآن را می‌بینند؛ چون شماها فردا را می‌بینید؛ چون که از وقتی شیرخواره بودید، در بغل مادران در این مجالس آمدید و بعد هم که نمی‌شده شما را بین خانم‌ها ببرند، و شما چهار و پنج ساله بودید، پدرتان دستتان را گرفته و آورده است. بعد هم شما حقایق را از زبان اهل دل شنیدید و باور کردید و الآن دارای باور دینی و معرفت دینی هستید و میدان‌دار زندگیتان عقلتان است؛ چون اگر میدان‌دار زندگی‌تان، هوای نفستان بود، يك نفرتان این جا

قیمت عمر، ص: 13

نبودید، و اگر این جا می‌آمدید، دو دقیقه که این حرف‌ها را می‌شنیدید، به شدت خسته می‌شدید و فرار می‌کردید. این که با اشتیاق از راه دور و نزدیک بلند می‌شوید و می‌آیید و با اشتیاق هم گوش می‌دهید و می‌پذیرید و قسمتی از آن را هم به عمل می‌گذارید؛ چون تمام این حرف‌ها که برای همه ما لوازم عملی ندارد. ما تا آن جایی که این مسایل برایمان تکلیف است، باید عمل کنیم. خیلی از مسایل هم تکلیف ما نیست؛ مثلاً ما مدیر کل نیستیم؛ وکیل نیستیم؛ وزیر نیستیم و مسئولیت سنگینی نداریم. حالا اگر کسی روی منبر از طریق عهدنامه مالک اشتر وظایف وزرا را بگوید؛ وظایف استانداران را بگوید؛ وظایف فرمانداران را بگوید؛ وظایف نظامیان را بگوید؛ وظایف دادگستری‌چی‌ها را بگوید و در آن

جلسه هم از این آدم‌ها نباشد، البته، آن‌ها باید چنین سخنانی را بشنوند، و برای شما وظیفه‌ای نمی‌آورد که به آن عمل بکنید. بخشی از این سخنان را که در محدوده زندگی مان است، ما عمل می‌کنیم.

قیمت عمر، ص: 14

سؤال من این است که چرا شما حوصله می‌کنید و به مجلس سخنرانی می‌آیید؟ چرا حوصله می‌کنید نماز می‌خوانید؟ چرا حوصله می‌کنید می‌شنوید؟ چرا حوصله می‌کنید عمل می‌کنید؟ چون قلم نوشتن حیات شما، به دست عقل شماست که متکی به معرفت دینی است. آن است که نماز را، روزه را، انفاق را، رحم را و اخلاق را در زندگی‌تان نوشته است. این قلم همان قلم خداست که خداوند درباره آن فرموده است: **(أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ. «1» (عقل))**، قلم خداست؛ عقلی که متکی به معرفت دینی است. آن وقت شما قیامت وارد می‌شوید، می‌بینید این قلم شما که متکی به معرفت دینی بوده، عجب کتابی برای شما نوشته که پروردگار، کلمه به کلمه این کتاب را؛ کلمه نماز را، کلمه روزه را، کلمه مهربانی را، کلمه تواضع را، کلمه مهرورزی را، کلمه به داد رسیدن را، با سنگین‌ترین قیمت، از شما می‌خرد، و چه بسا که

(1) 1. مجادله: 22.

قیمت عمر، ص: 15

فقط يك كلمه‌اش، باعث نجات شما باشد، و بقیه کلمات، اضافه سرمایه شما قرار بگیرد. چه بسا که يك كلمه‌اش باعث نجات بشود.

بهای بهشت

کتابی بسیار پرقیمت به نام ثواب‌الاعمال و عقاب‌الاعمال داریم که من شاید بیش از بیست بار این کتاب را خوانده‌ام. کتاب حدود هزار و دویست سال پیش نوشته شده و به احتمال قوی، در منطقه ری با قلم پاك وجود مبارك شيخ صدوق ابن‌بابويه 1 نوشته شده است. در ابتدای این کتاب، صفحه سه، این روایت را نقل می‌کند: **(لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَمُنُ الْجَنَّةَ.)**:

کسی که لا اله الا الله را مخلصاً بگوید، این لا اله الا الله مخلصانه او، بهای بهشت است. فردی به پیغمبر (ص) گفت، اخلاص در لا اله الا الله چیست؟ پیغمبر (ص) فرمود: فرد چنان

قیمت عمر، ص: 16

با لا اله الا الله پیوند داشته باشد که (ی حِجْرُهُ عَنِ الْمَعَاصِي): قدم را به طرف گناه متوقف کند. «1» اگر چنین لا اله الا الله ای گفتی، حضرت (ص) می فرماید، آن، بهای بهشت است. حالا آدم با چنین بهشتی که زنده بوده و نگذاشته آدم به طرف گناه برود، وارد محشر بشود، سزاوار بهشت است. به راستی، آن وقت که بقیه اعمال را بخواهند مزد بدهند، دیگر چه چیزی را می خواهند به آدم عنایت کنند. خدا می داند.

چرا شما که محور زندگی تان عقل است، اما عقل متکی به معرفت دینی، در این چهل و پنجاه سال، این ظرف وجود را از این همه سرمایه های سنگین معنوی پر نکنید؟ این که من اصرار به معرفت دینی دارم، به خاطر آن است که کلّ اروپا و آمریکا، متکی به عقل تنهاست. در مملکت ما هم فقط گه گاهی ترشان بر زبان بعضی چهره ها جاری می شود، (خردورزی). این (خردورزی)، مکتب

(1) 1. مستدرک الوسائل، ج 11، ص 288.

قیمت عمر، ص: 17

اروپا و امریکا است. اما آنچه که ما داریم، این عقل است: (الْعَقْلُ مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ). «1» عقلی که ما را در مدار بندگی خدا قرار می دهد و برای ما کاسب بهشت است، آن، عقل است، ولی عقل اروپایی ها هیچکس را در مدار عبادت قرار نمی دهد. آن ها خردورز مادی هستند و ما خردورز الهی هستیم. آن ها عقلشان بهشت را برای شان نمی خرد، ولی ما عقلمان بهشت را برای مان کاسبی می کند: (مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ). «2» ما برای خردورزی اروپا و آمریکا يك جو قیمت هم قایل نیستیم. اما ما برای خردورزی فاطمه زهرا (س)، خردورزی امیرالمؤمنین (ع)، حضرت امام حسین (ع)، سلمان و ابوذر ارزش قایلیم؛ چون خرد، متکی به معرفت دینی بوده؛ یعنی صاحب این عقل آمده عقل را به سبب دین به دست اراده خدا داده است.

(1) 1. شیخ کلینی، کافی، ج 1، ص 11.

(2) 2. همان.

قیمت عمر، ص: 18

هیچ وقت آدمی که دنیا را به عنوان ابزار لذت نگاه می کند، نمی آید صبح صبحانه بخورد و بگوید، توان بگیرم و به درب مغازه بروم که کار کنم و پول حلال به دست بیاورم و با ته مانده انرژی آن، ظهر به مسجد بروم و رو به قبله بایستم و با محبوبم مناجات کنم و دوباره بیایم ناهار بخورم و قدرت بگیرم و دو و سه ساعت دیگر بعد از ظهر، کار حلال کنم و اول مغرب و عشاء، بروم نماز بخوانم و بعد يك لقمه شام را هم با شادی و کیف، در کنار زن و بچه بخورم. برای خاطر این که توان داشته باشم يك ساعت مانده به نماز صبح، بیدار شوم و این انرژی گرفته شده از سفره دنیا را مصرف عشق بازی با خدا کنم.

آن کسی که محور او هوای نفس است، هیچ چیز را به این عنوان نمی بیند. او دارد برای خودش يك کلاه بزرگ قلابی درست می کند و درون آن را هم پر از پارچه کهنه می نماید. اما این یکی خودش را معدن می بیند و معدنش را دارد، از در و گوهر و جواهر آخرتی پر می کند.

قیمت عمر، ص: 19

روایتی را من در حاشیه منظومه حکمت مرحوم حاج ملا هادی سبزواری 1 دیدم که روایت خیلی عجیبی است و به نظر من در روایات ما، یکی از درخشنده ترین روایات است. این روایت می گوید: در روز قیامت، خداوند به مؤمن می گوید، لحظه ای که مکلف شدی و وارد مدار عبادت گشتی، از آن لحظه تا آخر عمرت، فرض کن هشتاد و پنج ساله می شوی که پانزده سال آن را، من پروردگار، تو را معاف در نظر می گیرم و طی هفتاد سال دیگرش، آیا جنابعالی، بنده من، از این سفره بار عام طبیعت که من در اختیار تو قرار دادم، هفت میلیون لقمه خوردی؟ فرد می گوید: بله. خدایا! من هفت میلیون لقمه خوردم و عدد آن را که خودم نمی دانستم و شما خودتان شمار عدد لقمه هایم را می دانی. خداوند به او می

گوید، برای خوردن این هفت میلیون لقمه، هفت میلیون بار سر سفره يك ذره خم شدی، این يك كار؛ دست را باز کردی، این يك كار؛ لقمه را بلند کردی، این يك كار؛ گذاشتی درون دهانت، این يك كار؛ جویدی و دادی پایین، این

قیمت عمر، ص: 20

ی

ك كار. من می خواهم مزد این هفت میلیون لقمه خوردنت را حساب کنم و به تو بدهم.

خدا به ما لطف کرد که غافل از این حرف ها بار نیامدیم و در خانواده ای نبودیم که پدر و مادر ما را راهنمایی به خدا نکنند. راهنما به این مجالس افتاد و گرنه بالاترین تجارت را که سود ابدی و سرمدی دارد، از دست داده بودیم.

بیداری مفید

اگر هم بعد از مردن، ما را بیدار می کردند، این بیداری به درد ما نمی خورد. اصلاً آن موقع چه فایده ای دارد آدم بیدار بشود؟ چه فایده ای دارد آدم با چوب عذاب بیدار بشود؟

آیا نشنیدید اول دعای موسوم به دعای ابوحمزه ثمالی، زین العابدین (ع) زار زار گریه می کرد و می گفت: (إِلَهِی لَا تُؤَدِّبَنِی بِعُقُوبَتِكَ). خدایا! من را با عذابت بیدار نکن. خدا من را با جهنم بیدار کند، به چه درد من می خورد؟ بلکه من می خواهم

قیمت عمر، ص: 21

که علی (ع) من را بیدار کند؛ حضرت حسین (ع) من را بیدار کند؛ قرآن من را بیدار بکند؛ این بیداری به درد می خورد. در این بیداری است که آدم شروع به تجارت می کند. در این بیداری است که آدم درست می بیند. آدم می بیند همه نعمت ها، ابزار برای به کار گرفتن برای رسیدن به مقام قرب پروردگار است. این بیداری، قیمت دارد.

خدا می داند اهل دل برای این بیداری چه ارزشی قائل هستند. من حالا اگر بخواهم برای شما فقط از این کتاب ها اسم ببرم، شاید حدود 15 عدد کتاب الآن در ذهن من است که اهل حال نوشتند. این بیداری، مقدمه رسیدن به همه مقاماتی

است که پروردگار مهربان عالم برای انسان قرار داده است. این جا بهتر بینیم نظر امیرمؤمنان (ع) راجع به این گونه از انسان‌ها و کیفیت نگاه آن‌ها به دنیا چیست. این‌ها در حالت بیدار به دنیا نگاه می‌کنند، در حالی که بقیه در جهالت خواب و کور به دنیا نگاه می‌کنند؛ در تاریکی هوای نفس، دنیا را می‌بینند. امیرمؤمنان (ع) از این بزرگواران که دارای

قیمت عمر، ص: 22

عقل پخته مسموع متکی به معرفت دینی هستند، تعبیر فرمودند، به اولیاءالله و عاشقان خدا. تا آدم معرفت به خدا نداشته باشد که عاشق نمی‌شود.

این کلمه اولیاءالله را امیرمؤمنان (ع) از قرآن، از آیات شصت و دو و شصت و سه سوره یونس، گرفته است: (أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ.)

چقدر زیباست این فرمایشات امیرمؤمنان (ع) درباره اولیاءالله: (إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا.) «1» اولیا، عاشقان خدا و اهل معرفت، همان‌هایی هستند که نگاه آن‌ها به دنیا نگاه باطن‌بینی است؛ یعنی بعد از دنیا و زیر پرده دنیا، آخرت را می‌بینند و می‌بینند زندگی دایمی آن‌ها این طرف است. با دیدن باطن دنیا، خود را مسافر

1.(1) . نهج البلاغه، حکمت: 424

قیمت عمر، ص: 23

می‌بینند و می‌بینند يك روزی دستشان را می‌گیرند و چه بخواهند و چه نخواهند، آن‌ها را از این جا به بیرون می‌برند. تا دستشان را نگرفتند که به بیرون ببرند؛ تا جایی که قدرت عقلی، بدنی و دینی دارند، از نعمت‌های دنیا برای ساختن آن زندگی بهره‌گیری می‌کنند (إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا) «1»؛ کنار مردم دیگر هستند، اما مردم دیگر ظاهر دنیا را می‌بینند و خیال می‌کنند، همه عالم هستی همین است و ماورای آن را نمی‌بینند؛ باطن آن را نمی‌بینند. آن‌ها با خود می‌گویند، حالا که ما این جایی هستیم، پس بخوریم و کیف کنیم و هیچ چیزی از نظر لذت

از دستمان نرود. بعد هم می میریم، خاک می شویم و تمام می شود. آنها نمی دانند بعد از مردن، در يك بازاری آنها را می آورند که می گویند، جنس قابل خرید دارید تا به ما بدهید و در برابرش ما بهشت را به شما بدهیم.

(1) 1. نهج البلاغه، حکمت: 424.

قیمت عمر، ص: 24

اگر آنها چنین جنسی نداشته باشند، قرآن می گوید، آنها را در زنجیری که طولش هفتاد ذراع است، می بندند و در جهنم می اندازند و فریادرسی هم نخواهند داشت. آنها آن جا بیدار می شوند که دنیا عجب باطنی داشته و ما باطن آن را که آخرت است، تکذیب و انکار می کردیم و می گفتیم، نه، خبری نیست. به آنها می گویند: **(هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ)** «1»: این همان جهنمی است که قبلاً تا زمانی که زنده بودید، آن را انکار می کردید؛ این همان است که درباره آن می گفتید دروغ است. حالا می بینید که آن راست است و شما هیچ وسیله نجاتی هم ندارید؛ زیرا وسایل نجات، عبادات است؛ خدمت به مردم است، و آن بدبخت ها در دستشان هیچ چیزی نیست؛ وسایل نجات، ارتباط با انبیا است که آنها رابطه نداشتند؛ ارتباط با ائمه است که آنها رابطه نداشتند. يك حیوان دو پا بوده اند که فقط کار حیوانات را

(1) 1. طور: 14.

قیمت عمر، ص: 25

می کردند شغل آنها شغل حیوانات بود. چقدر امیرمؤمنان (ع) عالی بیان کرده است: **(وَ اسْتَغْلُوا بِأَجَلِهَا)**. «1» (آجل): یعنی آینده، مدت. **(وَ اسْتَغْلُوا بِأَجَلِهَا)**: تا در دنیا هستند، به آباد کردن فردای شان اشتغال دارند؛ می خورند، اما برای فردا؛ می پوشند، اما برای فردا؛ ازدواج می کنند، اما برای فردا؛ حرکت می کنند، اما برای فردا؛ می گویند، اما برای فردا؛

سکوت می کنند، اما برای فردا در دنیا، مثل ظاهرین ها مغازه دارند؛ کارخانه دارند؛ گله گوسفند دارند؛ کشاورزی دارند، اما (وَ اسْتَغْلُوا بِأَجْلِهَا)؛ یعنی به همه این ها مشغولند، اما به خاطر فردا و برای فردا.

من در خیلی از شهرهایی که کشاورزی دارند، به منبر رفته ام و خیلی چیزها از کشاورزها دیده ام که فرصت نشده آن ها را در سخنرانی هایم بگویم. يك بار کشاورز بی سوادى را در استان فارس دیدم که بعد از منبر به من گفت، آیا به من گوش می دهید

(1) 2. نهج البلاغه، حکمت: 424.

قیمت عمر، ص: 26

تا من مطلبی را به شما بگویم، گفتم، بله، سخت را بگو. او چنان زیبا مسأله زکات را برای من گفت که واقعاً برایم لذت بخش بود. او هم چنین گفت که من این را برای شما می گویم تا فردا که شما به منبر می روی، آن را به مردم بگویی. سخنش این بود: مردم! این جا منطقه کشاورزی است. آیا شما می دانید، زکات یعنی چه؟ یعنی این که بزرگواری به در خانه شما می آید و می گوید، به محضر برویم تا من آن سه هکتار زمینی را که متعلق به من است، به نام تو کنم و تو آن را بکاری؛ گندم بکاری؛ جو بکاری؛ برنج بکاری؛ انگور بکاری، و پائیز به پائیز، از این سه هکتار هر چیز برداشت کردی، نود درصدش متعلق به خودت، زن و بچه ات، و ده درصدش را هم به درب خانه من که مالک این سه هکتار هستم و آن را به نام تو کردم، بفرست. گفت، از مردم پرسید، حالا اگر من ده درصد این بزرگوار را نبرم که به او بدهم، آیا خائن نیستم؟ خواهند گفت، چرا. اگر پرسید، ظالم نیستم، خواهند گفت، چرا؛ چون این زمین هایی که در این

قیمت عمر، ص: 27

منطقه ما هست، این ها را ما که نساخته ایم، این ها را خدا ساخته است و تنها مدتی در دست پدران ما بود و بعد که نوبتشان تمام شد و مردند و رفتند، حالا مثلاً از بابای من پنج هکتار زمین به من رسیده و من هم می میرم و آن ها را می گذارم و می روم. این پنج هکتار متعلق به پروردگار است و من هم هر سال در آن گندم می کارم و به حکم خدا نود

درصدش را خودم می خورم و ده درصدش را هم به صاحب زمین می دهم. آیا چنین کاری کار بدی است؟ سنگین است؟ بعد به مردم بگو: پس چرا زکات نمی دهید؟ آن کشاورز تا سخنش تمام شد، سه و چهار بار از من معذرت خواهی کرد و گفت که من پدر شهید هستم که تنها فرزندم شهید شد و سواد هم ندارم. من که از او خوشم آمده بود و می خواستم بیش تر درباره او بدانم، پرسیدم، آن زمان که از سپاه در خانه شما آمدند و خبر شهادت فرزندان را به شما دادند، چه عکس العملی داشتی؟ گفت، از طرف سپاه کسی نیامد. من در زمین خودم داشتم بیل می زدم و آبیاری می کردم که يك مرتبه

قیمت عمر، ص: 28

متوجه شدم بچه ام دارد شهید می شود، بیل را به زمین گذاشتم و رو به جبهه ایستادم و به پروردگار گفتم، این جنس ناقابل من را از من بخر. بعد دو مرتبه مشغول به کارشدم. شب که به خانه رفتم، به همسرم گفتم، حسن شهید شده است. گفت، تو از کجا می دانی؟ هنوز که کسی به در خانه ما نیامده! گفتم، می آیند. يك هفته بعد آمدند و من و مادرش را صدا کردند و ساك بچه ام را دادند و گفتند، جنازه اش را آورديم: (نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا، وَ اشْتَغَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا اشْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا) «1»: زمانی که همه مردم امروز خود را در دنیا می بینند، آن ها دنیا را برای فردایشان می بینند.

حالا يك چند کلمه ای هم از کسی که يك مرتبه از این دنیای ظاهر دل کند و به باطن دنیا نگرست، بگویم، حرّ بن یزید ریاحی. او (عاجل)

(1) 1. نخب البلاغه، حکمت: 424.

قیمت عمر، ص: 29

با عین را رها کرد و به سراغ (آجل) با الف رفت. اما انگار حر به خودش می گفت، آیا من با آن کاری که کردم و خیلی هم سنگین بود، حالا اگر به طرف ابی عبدالله (ع) بروم، او مرا قبول می کند، منی را که تازه می خواهم از ظاهر دنیا به

درآیم و به کمک ابی عبدالله (ع) وارد باطن دنیا شوم؟ به خودش گفت، حالا به امید خدا می روی. من دل بچه های زهرا (س) را سوزاندم و همه آنها را رنجیده خاطر کردم. با این بار سنگین می روم تا ببینم چه می شود. آمد و آمد ...